

«ووک»، «ووکیسم» و چپ^۱

تہ اقصا دیسی

شیرین کریمی

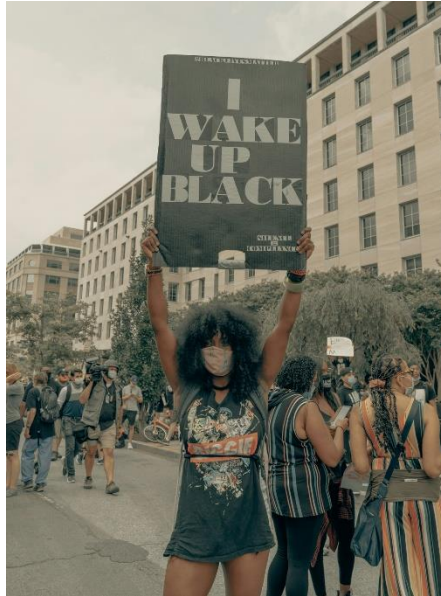


Photo by Clay Banks

در گفتارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امروز دو مفهوم *ووک* و *ووکسیسم* رواج یافته است. این دو از ثمرات حرکت‌های پرشتاب و تحولات عصر پراشوبی است که در آن زندگی می‌کنیم. کلمه‌ی *ووک* در زبان انگلیسی، در اصل در آمریکا، و در گفتار عامیانه‌ی سیاهان این کشور رایج شد، اما امروز بیشتر از زبان کنشگران حقوق بشر و همچنین سیاستمداران گوناگون غربی، و اخیراً در گفتارهای فارسی‌زبانان نیز، بیان می‌شود؛ شاید بحث درباره‌ی *ووک* و *ووکسیسم* «بسیار آمریکایی» به نظر بیاید، اما این دو اصطلاح بیشتر در گفتار و رفتار مردم جهان در شبکه‌ها و رسانه‌های اجتماعی آنلاین استفاده می‌شود که محدود به آمریکا و غرب نیست. در عین حال، بر سر معنای این دو مفهوم اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ برخی جنبش *ووک* را مثبت و سازنده می‌دانند، و برخی با استفاده‌ی هدفمند از اصطلاح *ووکسیسم* گفتارها و کنشگری‌های افراد و گروه‌های *ووک* را آسیب‌زننده و حتی «نابودکننده‌ی بشر» می‌دانند. مفاهیم می‌توانند با نیات خوب ابداع و بر زبان‌ها رانده شوند، اما در طول زمان ممکن است از طریق فرایند فرهنگ‌پذیری زبانی تغییر معنا دهند یا حاوی معانی چندگانه‌ای شوند و افراد طی توافقی ناآگاهانه این تغییرات را بپذیرند، تا جایی که کلمات و مفاهیمی که در اصل با نیک‌خواهی ابداع شدند به ابزار سیاسی یا سلاح خشونت‌ورزی تبدیل شوند و در خدمت حذف انسان‌ها و گروه‌ها درآیند. پرداختن به این دو مفهوم از آن رو اهمیت دارد که بسیار مستعد کژفهمی و ابزاری‌سازی هستند. امروز، سال ۲۰۲۵، دولت‌های راست افراطی در کشورهای مختلف جهان، به‌خصوص دولت دونالد ترامپ در آمریکا، به‌واسطه‌ی رتوریک یا لفاظی ضد *ووک* برآمده‌اند و سیاست‌هایی ارتجاعی را اجرایی می‌کنند که نابودکننده‌ی دستاوردهای گوناگون فعالان حقوق بشر و فعالان محیط زیست است که طی چند قرن به‌دشواری، به‌تدریج و به بهای سنگینی به‌دست آمده‌اند. در این مقاله می‌کوشم خاستگاه و تحولات معنایی این دو مفهوم را بررسی کنم و به مناقشات مختلف حول این دو مفهوم بپردازم. این بحث را با طرح این پرسش‌ها پیش می‌برم: *ووک* و *ووکسیسم* به چه معناست؟، پیشینه و روند تغییر معنای *ووک* و *ووکسیسم*

چیست؟، منتقدان چه می‌گویند؟، و آیا باید از ایده‌ها و مفاهیم ووک‌ها کاملاً صرف‌نظر کرد؟

ووک و ووکیسم به چه معناست؟

کلمه‌ی ووک (*Woke*) به آگاهی فرد اشاره دارد، این کلمه اغلب بار معنایی خنثی یا مثبت دارد و بر «آگاهی حین کنشگری» تأکید دارد. اصطلاح ووکیسم (*Wokeism*) از کلمه‌ی ووک مشتق شده است. ووکیسم به جنبش، ایدئولوژی یا مجموعه‌ای از باورها و کردوکارهای مرتبط با ووک‌بودن اشاره دارد. امروز برخی اصطلاح ووکیسم را در معنای منفی، هدفمندانه و به‌منظور اشاره به ایدئولوژی‌های شکست‌خورده و زیان‌بار استفاده می‌کنند. ووک به معنی «آگاهی اجتماعی از مسائل نابرابری و بی‌عدالتی» یا «بیداری و هشیاری اجتماعی نسبت به مسائل نابرابری و بی‌عدالتی» به‌ویژه در حوزه‌های نژادی، جنسیتی و محیط زیستی است. در مجموع ووک کلمه‌ای مثبت بوده است، اما در دهه‌های اخیر مشتقات این کلمه، از جمله *Wokeness*، *Wokeism* و *Wokery* در گفتارهای سیاسی و اجتماعی محافظه‌کاران و راست‌گرایان، اغلب بار منفی یافته و حامل معانی ضدونقیضی شده است. این دو اصطلاح در جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحد آمریکا، از جمله جنبش‌های حقوق مدنی سیاهان، جنبش‌های فمینیستی و گروه‌های کوئیر رواج یافته است. طبق فرهنگ لغت *مریام-وبستر* اصطلاحات *Wokeism*، *Wokeness* و *Wokery* در زبان انگلیسی دارای ریشه‌ی ووک (*Woke*) هستند که در ابتدا در زبان انگلیسی عامیانه‌ی آفریقایی-آمریکایی (*AAVE*) در معنای آگاهی اجتماعی از مسائل نابرابری و بی‌عدالتی رواج داشت. کلمه‌ی انگلیسی *Woke* گذشته‌ی ساده‌ی فعل *Wake* و واژه‌ای وصفی، به‌معنای «بیدار، بیدارشدن، هشیار، هشیارشدن، و آگاه، آگاه‌شدن» است و معنای عام آن «بیدارشدن از خواب» است. عمر اصطلاح ووک تقریباً یک قرن است، اما اصطلاح ووکیسم طی چند سال اخیر بیشتر در اخبار و شبکه‌های اجتماعی، و بیشتر در رسانه‌های محافظه‌کار غربی از زبان سیاستمداران راست‌گرا و محافظه‌کار، و نیز منتقدان راست‌گرای جنبش ووک به کار می‌رود، این گروه اصطلاح ووکیسم را به همان شدتی تکرار می‌کنند که اصطلاحاتی مثل مارکسیسم و فمینیسم؛ تا جایی که امروز، سال

۲۰۲۵ میلادی، محافظه‌کاران و راست‌گرایان با نوعی رتوریک یا لفاظی ضد وُوک و با تأکید بر اصطلاح وُوکسیسم و برشمردن پیامدهای منفی آن، بدون ارجاع به تاریخ تحول معنایی آن، بیشترِ سیاست‌های داخلی و خارجی‌شان را تعیین می‌کنند.

تفاوت در کاربرد دو مفهوم وُوک و وُوکسیسم در نوشته‌ها و سخنان اندیشمندان و سیاستمداران طیف چپ و راست سیاسی نمایان می‌شود. اندیشمندان چپ هنگام بر زبان راندن این دو مفهوم بیشتر به وُوک، جنبش وُوک، فعالان وُوک، فمینیسم وُوک یا وُوک پس‌استعماری اشاره می‌کنند و به‌ندرت از اصطلاح وُوکسیسم استفاده می‌کنند، یا اصلاً وُوکسیسم را بر زبان نمی‌رانند، مثلاً سوزان نیمن، فیلسوف سوسیالیست آمریکایی، نویسنده‌ی کتاب چپ وُوک نیست، حتی یک بار هم اصطلاح وُوکسیسم را در این کتاب به کار نبرده است، و در تمام تحلیل‌هایش بر کلمه‌ی وُوک و افراد و گروه‌های وُوک تأکید دارد. یا اسلاوی ژیتک، فیلسوف چپ، در نقدهایش به جنبش وُوک به‌ندرت از اصطلاح وُوکسیسم استفاده می‌کند. اما سیاستمداران و چهره‌های رسانه‌ای محافظه‌کار و راست افراطی مکرر، و عامدانه اصطلاح وُوکسیسم را بر زبان می‌رانند. هر دو طیف آگاهانه این تفاوت را در نظر می‌گیرند. دلیلش پسوند «ایسم»^۴ است؛ اصطلاحاتی که با پسوند «ایسم» ساخته می‌شوند پتانسیل لفاظی یا رتوریک زیادی دارند و می‌توانند در شرایط تاریخی متفاوت، از زبان افراد مختلف، با اهداف گوناگون به کار روند. در تاریخ معاصر جهان برای برخی نفرت از ایسم‌ها به انگیزه‌های سیاسی ربط داشته است. پس از پایان دوران جنگ سرد در درک عمومی ایسم‌ها ایدئولوژی‌های «شکست‌خورده» و «زبان‌بار» بودند.^۵ با نظر به چنین تاریخی است که طیف‌های راست و محافظه‌کار در چند سال اخیر با تأکید بر اصطلاح وُوکسیسم قصد دارند در گفتارهای سیاسی‌شان از پتانسیل رتوریک یا لفاظانه‌ی «ایسم» بهره ببرند و ضمن نسبت‌دادن جنبش وُوک به طیف چپ سیاسی، درک عام از ایسم‌های شکست‌خورده‌ی اتحاد جماهیر شوروی را به اندیشه‌های امروز وُوک‌ها نسبت دهند. اما اندیشمندان و سیاستمداران چپ‌گرا ضمن در نظر گرفتن دستاوردهای جنبش وُوک به نقد درون‌مان^۶ و افشای تناقضات درونی این جنبش به‌واسطه‌ی منطق درونی خود آن می‌پردازند. با همه‌ی این‌ها، با نظر به این‌که امروز

ایسم‌ها بخش مهمی از زبان فرهنگی، سیاسی و علمی هستند و در تمام زبان‌های دنیا رواج یافته‌اند، این نوع بهره‌برداری از درک عامه احتمالاً پایدار نخواهد بود.

در زبان فارسی می‌توانیم برای اصطلاح **ووک** به معادل‌های **آگاه**، **بیدار**، و **هشیار**، و برای اصطلاح **ووکیسم** به معادل‌هایی مثل **آگاه‌گرایی**، **بیدارگرایی**، **بیداری‌باوری** یا مانند آن فکر کنیم؛ اما با نظر به تغییرات معنایی این دو اصطلاح در چند دهه‌ی اخیر و بارشدن معانی سلبی و استفاده‌ی هدفمند و ابزاری از این دو، انتخاب معادل‌های فارسی برگرفته از کلماتی مثل **بیدار**، **آگاه** و **هشیار** که در زبان فارسی معانی مثبت و ایجابی، و حتی در مواردی رنگ‌وبوی عرفان و تصوف دارند، باعث می‌شود هم این کلمات در زبان فارسی دچار ابهام معنایی شوند و هم از دقت معنایی این دو اصطلاح در فرهنگ آمریکایی و غربی کاسته شود. از این رو، ناگزیریم دو اصطلاح **ووک** و **ووکیسم** را به همین صورت به کار ببریم تا زبان‌شناسان و صاحب‌نظران پیشنهادهای بهتری ارائه کنند. با وجود فراوانی کاربرد این دو اصطلاح در گفتارهای سیاسی و اجتماعی امروز، برخی بر این نظرند که این دو اصطلاح مد روز است و عمر زیادی نخواهد داشت؛ رد یا تأیید این نظر را گذر زمان نشان می‌دهد.

جنبش **ووک** با جنبش‌های حقوق بشری و زیست‌محیطی مختلف جاری در جهان ارتباط تنگاتنگی دارد، همچنین بحث درباره‌ی **ووک** و **ووکیسم** با بحث‌های مربوط به **نزاکت سیاسی**، **فرهنگ لغو**، و **سیاست‌های هویتی** به شکلی در هم تنیده در جریان است. می‌توان گفت **ووک** و **ووکیسم** و این سه اصطلاح بستگان بلاغی یکدیگرند؛ زیرا در زبان انگلیسی گاه به‌جای یکدیگر، و گاه در کنار یکدیگر، با هدف کامل کردن یا توضیح‌دادن درباره‌ی یکدیگر و نیز تأکید بیشتر، به کار می‌روند و این مشابه شیوه‌ی بلاغی در دستور زبان فارسی است. بنابراین فهم معنای این سه اصطلاح در فهم **ووک** و **ووکیسم** مؤثر است. از این رو، در ادامه شرحی موجز درباره‌ی این اصطلاحات ارائه می‌کنم. در این مسیر باید در نظر داشته باشیم که در فضای رسانه‌های آمریکایی و اروپایی حجمی عظیم از هیاهوی لفاظانه بر سر تعریف این مفاهیم در جریان است، و کاربرد معاصر این اصطلاحات، به‌ویژه در سیاست، با تعریف تاریخی آن‌ها یکی نیست. بنابراین با ارجاع به چند دانشنامه و فرهنگ لغت به ارائه‌ی تعریفی توضیحی و برشمردن

نکات محوری درباره‌ی هر اصطلاح بسنده می‌کنم^۷، سپس، به روند تغییر معنای مفاهیم *ووک* و *ووکسیسم* می‌پردازم.

نزاکت سیاسی^۸ (*Political Correctness*) به زبانی اشاره دارد که به نظر می‌رسد با هدف کمترین میزان توهین به کار می‌رود، به‌ویژه هنگام توصیف گروه‌هایی که با نشانه‌های ظاهری مثل نژاد، جنسیت، فرهنگ یا گرایش جنسی شناسایی می‌شوند. در نزاکت سیاسی یا درست‌گویی سیاسی از زبانی اجتناب می‌شود که ممکن است طرد، به‌حاشیه‌راندن یا توهین به گروه‌های خاصی از مردم را به همراه داشته باشد، به‌ویژه افرادی که در معرض تبعیض یا آسیب قرار دارند. هدفِ نزاکت سیاسی ترویج حساسیت در سخن‌گفتن، ارتباطات و رفتارها، به‌ویژه درباره‌ی مسائل نژادی، جنسیتی، معلولیت و سکسوالیته است. نزاکت سیاسی با اجتناب از کلیشه‌پردازی و تبعیض و توهین به افراد، و توجه به زمینه‌های تاریخی برخی واژگان و اصطلاحات، به دنبال ایجاد جامعه‌ای جهان‌شمول‌تر و اخلاقی‌تر است. این اصطلاح نخستین‌بار پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ در واژگان مارکسیستی-لنینیستی ظاهر شد. آن زمان، از این اصطلاح به‌منظور توصیف پایبندی به سیاست‌ها و اصول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی استفاده می‌شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، سیاستمداران لیبرال این اصطلاح را به طرز شوخ‌طبعانه‌ای برای اشاره به افراط‌گرایی برخی مواضع و رفتارهای چپ‌گرایان به کار می‌بردند، به‌ویژه در مورد آن چیزی که به عنوان تأکید بر بلاغت به جای محتوا درک می‌شد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، محافظه‌کاران این اصطلاح را به‌منظور زیر سؤال بردن و مخالفت با آن چیزی که می‌بردند که آن را ظهور برنامه‌ی درسی و روش‌های تدریس چپ‌گرایان لیبرال در دانشگاه‌ها و کالج‌های ایالات متحد تلقی می‌کردند. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، کاربرد این اصطلاح دوباره کاهش یافت و بیشتر به‌منظور تمسخر زبان سیاسی بر زبان کم‌دین‌ها و برخی افراد رانده می‌شد. در برخی مواقع، نیز چپ‌گرایان برای تمسخر مضامین سیاسی محافظه‌کارانه از این اصطلاح استفاده می‌کردند. به لحاظ زبان‌شناختی، اصطلاح نزاکت سیاسی ریشه در تمایل ما به حذف گروه‌های مختلف هویتی با استفاده از زبان دارد. طبق فرضیه‌ی ساپیر-وورف^۹، درک ما از واقعیت تحت‌تأثیر فرایندهای فکری ما قرار دارد که خود تحت تأثیر زبانی

است که استفاده می‌کنیم. به این ترتیب، زبان واقعیت ما را شکل می‌دهد و به ما می‌گوید چگونه درباره‌ی واقعیت فکر کنیم و به آن پاسخ دهیم. زبان همچنین تعصبات ما را آشکار و ترویج می‌کند. بنابراین، طبق این فرضیه، استفاده از زبان جنسیتی به ترویج جنسیت‌زدگی و استفاده از زبان نژادی به ترویج نژادپرستی منجر می‌شود. منتقدان اصطلاح نزاکت سیاسی را سانسورکننده و محدودکننده‌ی آزادی بیان در عرصه‌ی عمومی می‌دانند و معتقدند که تعیین مرزهای زبانی ناگزیر به خودسانسوری و محدودیت‌های رفتاری منتهی می‌شود. منتقدان همچنین بر این باورند که نزاکت سیاسی اغلب در جایی زبان را توهین‌آمیز تشخیص می‌دهد که توهینی در کار نبوده است. اما موافقان نزاکت سیاسی بر این نظرند که این اصطلاح تلاشی مشروع در راه کاهش نفرت‌پرانی و کم‌کردن روش‌های سخن‌گفتنِ انحصاری تا جای ممکن است. بحث‌های جاری پیرامون نزاکت سیاسی یا درست‌گویی سیاسی بر زبان، نام‌گذاری و این‌که کدام تعاریف پذیرفته شده‌اند، متمرکز است.^{۱۰}

فرهنگ لغو (*Cancel Culture*) به معنی پایان‌دادن به حمایت از برخی افراد و آثارشان، یا برخی شرکت‌ها و محصولاتشان، است، به این دلیل که آن افراد یا شرکت‌ها نظری داده یا عملی انجام داده‌اند که از نظر لغوکنندگان پذیرفتنی نبوده است. طبق فرهنگ لغو اگر افراد، سازمان‌ها، یا صاحبان و وابستگان نام‌های تجاری رفتار، اظهارات یا اقداماتی بروز دهند که توهین‌آمیز تلقی شود، باید مورد انتقاد عمومی قرار گیرند، یا تحریم شوند، یا از آن‌ها درخواست شود که به خاطر حرف یا رفتارشان عذرخواهی کنند. فرهنگ لغو بیشتر در شبکه‌های اجتماعی آنلاین رواج دارد، و تقریباً از سال ۲۰۱۰ با گسترش رسانه‌های اجتماعی، مثل تویتر و فیسبوک، به شدت گسترش یافت. کاربران در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به سرعت بسیج شوند، ابراز نارضایتی کنند و خواستار پاسخگویی یا عذرخواهی باشند. فرهنگ لغو می‌تواند ناشی از حس مسئولیت‌پذیری یا عدالت‌طلبی باشد و طیف وسیعی از اقدامات را شامل شود: از واکنش‌های منفی در رسانه‌های اجتماعی تا درخواست تحریم یا پیامدهای حرفه‌ای، مانند از دست‌دادن شغل یا حذف از یک شبکه‌ی اجتماعی. برخی افراد فرهنگ لغو را ابزار پاسخگویی به رفتارهای آسیب‌زننده می‌دانند، و برخی دیگر آن را نوعی عدالت

جماعتی غوغائی^{۱۲} تعبیر می‌کنند که می‌تواند به پیامدهای نامتناسب منجر شود و آزادی بیان را سرکوب کند. مباحث حول فرهنگ لغو بیشتر بر مسائل عدالت اجتماعی، پاسخگویی، و تأثیر گفتمان آنلاین بر چهره‌های عمومی، نام‌های تجاری و جوامع متمرکز است و می‌تواند تأثیر عمیقی بر فرهنگ عمومی، رسانه‌ها و حتی سیاست‌گذاری‌ها داشته باشد. از طرفی، فرهنگ لغو می‌تواند به ایجاد ترس از انتقاد، و خودسانسوری افراد و سازمان‌ها منجر شود. فرهنگ لغو پدیده‌ای چندوجهی است که هم می‌تواند در راه تغییر اجتماعی مثبت عمل کند، و هم می‌تواند پیامدهای منفی و چالش‌هایی را به دنبال داشته باشد.^{۱۳}

سیاست‌های هویتی^{۱۴} (Identity Politics)، به طیف وسیعی از کنش‌ها و نظریه‌پردازی‌های سیاسی اشاره دارد که بر پایه‌ی تجربه‌های مشترک اعضای گروه‌های اجتماعی خاص از نابرابری ایجاد شده است. به عبارتی، سیاست‌های هویتی فعالیت‌هایی است که به‌دست، یا به نمایندگی از، یک گروه نژادی، قومی، فرهنگی، مذهبی، یا جنسیتی انجام می‌شود و هدفش اصلاح ناعدالتی‌هایی است که اعضای این گروه‌ها به دلیل هویت‌شان تجربه می‌کنند. اصطلاح سیاست‌های هویتی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در واکنش به جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بزرگ، از جمله فمینیسم موج دوم، حقوق مدنی سیاهان، حقوق افراد کوئیر و جنبش‌های بومیان آمریکایی ایجاد شد. هدف این جنبش‌ها عدالت اجتماعی، بازشناسی، نمایندگی و مبارزه با تبعیض بود. سیاست‌های هویتی در عمل، ابتدا صورت‌های مختلف بی‌عدالتی اجتماعی را تحلیل می‌کند، مثلاً هویت یک فرد به عنوان زن آفریقایی-آمریکایی، او را در برابر استعمار، خشونت، و به‌حاشیه‌رانده شدن آسیب‌پذیر می‌کند؛ سیاست‌های هویتی پس از ارائه‌ی چنین تحلیلی توصیه می‌کند که چنین روایت‌هایی، که در آن به افراد به خاطر داشتن هویت خاصی انگ زده می‌شود، باید بازتعریف یا دگرگون شوند و افراد به جای پذیرش این قسم روایت‌ها، که در واقع سناریوهای منفی در فرهنگ غالب هستند، باید درک از خود و جامعه را دگرگون سازند. در واقع سیاست‌های هویتی به دنبال حذف کلیشه‌هاست. این معنای تاریخی این اصطلاح است و مصادیق آن را می‌توان در آرای بسیاری از اندیشمندان، از مری ولستون کرافت^{۱۵} تا فرانسیس فانون^{۱۶}، پیدا کرد، اما معنای

معاصر این اصطلاح دگرگون شده است. در گفتارهای معاصر تعبیر سیاست‌های هویتی، با این که هنوز به مسئله‌ای مشخص اشاره دارد، مسموم شده است، و محافظه‌کارانی آن را به کار می‌برند که غافل‌اند از این که آن‌ها هم سیاست‌های هویتی خودشان را دنبال می‌کنند. سیاست‌های هویتی در مفهوم امروزی‌اش نه فقط اجزای چندگانه‌ی هویت‌های فرد را به یک یا دو جزء [مثلاً هویت جنسی و قومی] تقلیل می‌دهد؛ بلکه آن یک یا دو جزء را به جزئی ذاتی تبدیل می‌کند که فرد کمترین کنترل را بر آن دارد. امروز مفهوم «هویت» تحت تأثیر تحولات سریع زمانه قرار دارد و تلاش‌ها در راستای تعریف آن فهرستی بلند از متغیرهای گیج‌کننده‌ی هویتی را تولید کرده است. منتقدان بر این باورند که سیاست‌های هویتی می‌تواند به قطبی‌سازی و فرهنگ لغو منجر شود، و به جای وحدت، افتراق را ترویج کند و تمرکز بیش از حد بر هویت‌های خاص می‌تواند موجب تضعیف همبستگی اجتماعی و ایجاد تنش‌های جدید شود.^{۱۷}

ملاحظه می‌فرمایید که تعاریف توضیحی فوق از نزاکت سیاسی، فرهنگ لغو و سیاست‌های هویتی چقدر با هم مرتبط و مکمل یکدیگرند. در جنبش ووک این اصطلاحات نقش کلیدی دارند و در کنار یکدیگر گفتمان معاصر را حول مسائل حقوق بشری شکل داده‌اند. مثلاً لجیا تومویاگو^{۱۸}، استاد فلسفه و مطالعات فرهنگی، در مقاله‌ای نقش ووکیسم را در فرهنگ لغو بررسی کرده است؛ او نشان می‌دهد چگونه ابراز نظرات ساده‌ی عاری از نزاکت سیاسی در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند برای فرد مشکل‌ساز شود، او را لغو کند، از شبکه‌های مجازی حذف و حتی از حرفه‌ی خود در زندگی واقعی اخراج کند. تومویاگو به نقش ووکیسم در این روند می‌پردازد، اما او خوانشی سلبی از جنبش ووک ندارد و آن را «لغو» نمی‌کند.^{۱۹}

پیشینه و روند تغییر معنای ووک و ووکیسم چیست؟

راشل دینی و الیزا پس درباره‌ی تاریخ اجتماعی اصطلاح ووک و روند تغییر معنای این اصطلاح نوشته‌اند^{۲۰}؛ این اصطلاح در ابتدا توصیف «نوعی وضعیت زمانمند جدید بود که در آن سیاهان همواره از وضعیت جهان آگاهند». مخاطبان سفید نخستین‌بار در سال ۱۹۶۲ از طریق مقاله‌ی نویسنده‌ی سیاه ویلیام ملون کلی^{۲۱} با این اصطلاح آشنا شدند، این مقاله که درباره‌ی از آن خودسازی و تحریف زبان عامیانه‌ی سیاهان بود،

در نیویورک تایمز با عنوان «اگر وُوک باشید، متوجه می‌شوید»^{۲۲} منتشر شد. اما پژوهشگران دیگری ریشه‌ی این کلمه را در مقالات و سخنرانی‌های مارکوس گاروی^{۲۳} در دهه‌ی ۱۹۲۰ می‌بینند. گاروی با استناد به مارکس و انگلس از سیاهان سراسر جهان می‌خواست که در مبارزه‌ی مشترک‌شان «بیدار باشند»؛ او «به روح بیدارِ سیاه جدید»^{۲۴} اشاره می‌کرد «که فقط به دنبال فرصت‌های صنعتی نیست، بلکه به دنبال صدای سیاسی است.» سپس در سال ۱۹۳۸ لد پِلی^{۲۵} خواننده‌ی سیاه سبک بلوز در ترانه‌ی اعتراضی پسران اسکاتسبرا^{۲۶} از اصطلاح وُوک استفاده کرد. پسران اسکاتسبرا جوانان سیاهی بودند که به اتهام تجاوز به دو زن سفید به اعدام محکوم شدند. لد پِلی در بندی از این ترانه می‌خواند: «نمی‌تونم بخوابم که رؤیا ببینم / نمی‌تونم بیدار بمونم که گریه کنم.» اما در سال ۱۹۶۲ نیویورک تایمز در کنار مقاله‌ی ویلیام کلی واژه‌نامه‌ای هم منتشر کرد؛ در آن واژه‌نامه بود که کلمه‌ی وُوک معنای «الزام به هشیاری در برابر خشونت نژادی» را از دست داد و به معنای صفت فردی شد که «آگاه و به‌روز» است، به این ترتیب، واژه‌ی وُوک از رادیکالیسم خود تهی و برای استفاده‌ی سفیدهای آمریکایی مهیا شد؛ در نتیجه این واژه تبدیل به ابزاری برای بیشتر به‌حاشیه‌راندن جنبش آزادی‌خواهی سیاهان در آمریکا شد.

دماری اسمیت^{۲۷}، استاد مطالعات رسانه از دانشگاه ایالتی سن دیگو، نیز وُوک بودن را نوعی آگاه‌بودن نسبت به مسائل نظام‌مند می‌داند و می‌گوید در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کلمه‌ی وُوک به معنای آگاهی از اتصال تمام نقاط، یعنی پیوندداشتن تمام افراد با یکدیگر، بود، و این یعنی آگاه‌بودن از این که برخی مسائل نظام‌مند (سیستماتیک) است و عواقب ناخواسته‌ای دارد، و در واقع، وُوک به معنای داشتن تفکر انتقادی درباره‌ی مسائل نظام‌مندی مانند آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، و پلیس بود که بر تمام افراد تأثیر می‌گذارد.^{۲۸} دینی و پس نیز می‌نویسند عبارت «وُوک بمان» (*Stay Woke*)، با وجود آن انحراف معنایی که در سال ۱۹۶۲ در نیویورک تایمز صورت گرفت، هم در گفتار روزمره‌ی سیاهان و هم به‌عنوان شعاری اعتراضی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در دوران جنبش حقوق مدنی در آمریکا به‌ویژه در میان سیاهان آمریکا به‌شدت رواج یافت. سپس دهه‌ها خاموش شد، تا این که در سال ۲۰۱۰ در جنبش جان سیاهان مهم است

از نو ظاهر شد. در انتخابات سال ۲۰۱۶ این عبارت ظاهر نشد، اما پس از پخش مستند ووک بمان: جنبش جان سیاهان در همان سال به گوش برخی رسید، و چهار سال بعد، در تابستان ۲۰۲۰ پس از قتل جورج فلویید^{۲۹} به دست پلیس و از نو برآمدن موج عظیم جنبش جان سیاهان مهم/است، عبارت ووک بمان در سطح جهانی رواج یافت. در سال ۲۰۲۰ کسانی که این اصطلاح را به کار می‌بردند افراد را تشویق می‌کردند تا در مواجهه با بی‌عدالتی‌های اجتماعی و سرکوب نظام‌مند بی‌تفاوت نباشند و هشیار بمانند.

به نوشته‌ی دینی و پس پیش از قتل جورج فلویید، کنش‌ها و مواضع دو گروه در تغییر معنای ووک مؤثر بود: گروه اول صاحبان نام‌های تجاری بودند که می‌کوشیدند خودشان را هم‌پیمان با ووک‌ها نشان دهند و گروه دوم روزنامه‌نگاران و سیاستمداران محافظه‌کار بودند که تلاش می‌کردند مشروعیت جنبش ووک را به چالش بکشند. نمونه‌ی فعالیت‌های گروه اول فراوان است؛ هنوز برخی سفیدهای آمریکایی می‌گویند: «من ووک هستم، سفید هستم، اما ووک هستم.» در این کاربرد ووک بودن به معنای داشتن روش تفکر انتقادی نیست، بلکه نشانه و اعلانی عمومی است تا گوینده اعلام کند که نژادپرست نیست. در سال ۲۰۱۷ نام تجاری لی‌وایز (Levi's) ویدئویی تبلیغی با این عنوان ساخت که «گر تو ووک هستی، چرا شلوارهایت ووک نیست؟» در این ویدئو افراد رنگین‌پوست و کوئیر شلوارهایی مشابه با طرحی عجیب به پا دارند که به نوبت به دوربین نزدیک می‌شوند و می‌گویند: «من ووک هستم.»^{۳۰} حتی از زبان سفیدهای آمریکایی به گوش می‌رسید که می‌گفتند: «اگر ووک نباشید، خوب نیست.» نام تجاری پپسی (Pepsi) نیز در سال ۲۰۱۷ در تبلیغی دیگر نشان داد که کندال جنر^{۳۱}، مدل مشهور آمریکایی، از سالن مد بیرون می‌آید، به اعتراضات جنبش جان سیاهان مهم/است می‌پیوندد و در حالی که در پس‌زمینه ترانه‌ی بی‌طرفانه‌ی نوه‌ی باب مارلی^{۳۲} پخش می‌شود، از جمع معترضان جدا می‌شود و یک قوطی پپسی را به دست یکی از نیروهای پلیس می‌دهد. سازمان‌دهندگان جنبش جان سیاهان مهم/است در اعتراض به این نوع تبلیغات اعلام کردند که «چنین تبلیغاتی در واقع فداکاری‌هایی را کم‌ارزش می‌شمرد که در اعتراضات رادیکال سیاهان صورت گرفته است.» از سوی دیگر، راست‌گرایان نظرشان این بود که «مردم واقعاً این تبلیغ پپسی را دوست داشتند

و اعتراض به این قسم تبلیغات پیش‌زمینه‌ی خطرناکی را برای تحمیل اراده‌ی ایدئولوژیک اقلیت وُوک بر آمریکا فراهم می‌کند.» در این روند تحول معنایی، وُوک از «شاخص وفاداری به پیش‌بردن برابری اجتماعی» به نمونه‌ی «وارونگی زبانی عمدی» تبدیل شده است، به‌نحوی که امروز هر تلاشی در راه جبران بی‌عدالتی، از جنبه‌های دیگری تلاشی تبعیض‌آمیز تعبیر می‌شود؛ یعنی هر تلاشی برای دفاع از حقوق گروهی از افراد به‌سرعت به حرکتی تبعیض‌آمیز ضد افراد دیگری تعبیر می‌شود. در چنین فضایی تغییر و تحول معنایی اصطلاح وُوک ادامه پیدا کرده است و اخیراً وُوک اصطلاحی برای تمسخر و موضوع میم‌سازی^{۳۳} شده است. این دست تغییرات نوعی آشفتگی مفهومی به بار آورده و اتهاماتی را ضد جنبش جان سیاهان مهم است، تلاش‌های استعمارزدایی از برنامه‌های آموزشی، حمایت از واکسن‌های کووید ۱۹ و ماسک‌زدن، درخواست‌ها برای آتش‌بس در فلسطین، و کارزار تحریم اسرائیل و عدم سرمایه‌گذاری طرح کرده است. دینی و پس‌می‌نویسند امروز هر بار که محافظه‌کاران آمریکایی اصطلاح وُوک‌کیسم را در اظهارات‌شان به کار می‌برند فقط درباره‌ی پیامدهای منفی آن صحبت می‌کنند و نوعی لفاظی یا رتوریک ضد وُوک در جریان است که در آن معنای اصلی این اصطلاح را توضیح نمی‌دهند و این سبب می‌شود مخاطبان ترس‌های خاص خودشان را همچون تهدیدی عمومی فرافکنی کنند. در عین حال، نقدهای بسیاری از زبان منتقدان گوناگون درباره‌ی جنبش وُوک بیان شده است.

منتقدان چه می‌گویند؟

امروز جنبش وُوک منتقدانی از طیف‌های فکری و سیاسی مختلف، راست و محافظه‌کار، لیبرال، و چپ دارد. منتقدان راست‌گرا و محافظه‌کار اغلب وُوک و وُوک‌کیسم را بسیار خطرناک و نابودکننده‌ی بشر می‌دانند، این طیف بیشتر بر اصطلاح وُوک‌کیسم تأکید می‌کنند و معتقدند وُوک‌ها اقلیتی هستند که می‌توانند شرکت‌های بزرگ را تحت اراده‌ی ایدئولوژیک خود قرار دهند. و منتقدان لیبرال و چپ‌گرا از افراط‌های وُوک‌ها و پیامدهای مواضع گروه‌ها و افراد وُوک در جامعه ابراز نگرانی می‌کنند. در ادامه به نقدهای ایلان ماسک، دونالد ترامپ، جردن پیترسون، جی.کی. رولینگ، اسلاوی

ژیژک، و سوزان نیمن می‌پردازم. در این میان، به نقدهای ژیزک و نیمن، که بر دیدگاه‌های نظری فلسفی، جامعه‌شناختی و روانکاوی استوار است، مفصل‌تر می‌پردازم.

ایلان ماسک^{۳۴}، سرمایه‌گذار سرشناس آمریکایی، از مدیران و مالکان اصلی شرکت‌های اسپیس‌اکس^{۳۵}، تسلا^{۳۶} و رسانه‌ی اکس (توییتز سابق)، از منتقدان اصلی جنبش ووک است. او بارها در توییت‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایش ووک‌ها را نقد کرده و معتقد است این جنبش آزادی بیان را محدود می‌کند و فرهنگ لغو را گسترش می‌دهد. به نظر ماسک ووک‌ها تهدیدی برای نوآوری و خلاقیت هستند و همچنین باعث می‌شوند توجه‌ها از مسائل واقعی و مهم جامعه منحرف گردد و کسب‌وکارها و شرکت‌ها به خاطر فشار اجتماعی و سیاسی تصمیم‌های نادرستی بگیرند. ماسک در سال ۲۰۲۲ رسانه‌ی اجتماعی توییتز را خرید. او یک ماه پس از خرید این رسانه، ویدئویی ۱۲ ثانیه‌ای را منتشر کرد که در آن با لحنی طنزآمیز از کشف کم‌دی مخفی در دفتر توییتز گفت و قفسه‌ای را نشان داد که پر از تی‌شرت‌هایی بود که روی آن‌ها هشتگ ووک بمان (#staywoke) چاپ شده بود. این در حالی بود که توییتز سابق فضایی برای فعالیت‌های کنشگران جنبش جان سیاهان مهم است بود. ایلان ماسک معتقد است که چپ‌گرایان «ویروس ذهنی ووک» را منتشر کرده‌اند؛ و می‌گوید مأموریتش این است که مانع گسترش بیشتر این «ویروس» شود و اعلام کرده که سرایت‌پذیری این ویروس خطر نابودی بشر را به همراه دارد.^{۳۷} همچنین ماسک در گفت‌وگو با جردن پیترسون، چهره‌ی رسانه‌ای راست افراطی، درباره‌ی ووک تغییر جنسیت پسرش را به مرگ پسرش تعبیر و اظهار کرد: «آن‌ها عملاً من را فریب دادند تا کاغذهایی را برای یکی از پسرانم، خاویر، امضا کنم. این در شرایطی بود که من از آن‌چه در حال وقوع بود هیچ درکی نداشتم، بسیار سردرگم شده بودم، چون به من گفته شد ممکن است خاویر خودکشی کند.» پیترسون می‌گوید: «این حرف از اول دروغ بود، اگر نرخ خودکشی بالاست، دلیلش این است که افسردگی و اضطراب بنیادی وجود دارد، دلیلش اختلال جنسیتی^{۳۸} نیست.» ماسک می‌گوید: «به من توضیح ندادند که این داروهای مسدودکننده‌ی بلوغ در واقع داروهای عقیم‌سازی است و من در عمل پسر من را از دست دادم. اسمش را مرگ نام گذاشته‌اند. به من گفتند پسر من مرده است.»

به این ترتیب، پسر م خاویر مرده است. ویروس ذهنی ووک پسر م را کشت.» پیترسون در ادامه می گوید: «کودکان زیادی از بین رفته اند و این دلیل خوبی است که نقطه ی پایانی بر این ماجرا بگذاریم.» و ماسک می گوید: «من بعد از آن قسم خوردم که ویروس ذهنی ووک را نابود کنم.»^{۳۹}

دونالد ترامپ^{۴۰}، چهل و پنجمین و چهل و هفتمین رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا از حزب جمهوریخواه، از زمره ی سرسخت ترین منتقدان جنبش ووک است. ترامپ این جنبش را تهدیدی برای ارزش های آمریکایی و آزادی های فردی می داند. او مانند ایلان ماسک معتقد است ووکیسم مانع آزادی بیان است و افراد را به خاطر نظرات و عقایدشان تحت فشار قرار می دهد، و باعث می شود آن ها از ابراز نظرشان بترسند و «بازنده^{۴۱}» شوند. نقدهای ترامپ به ووک ها در مورد تأثیر منفی بر کسب و کارها و انحراف توجه از مسائل اجتماعی و سیاسی، بارها در سخنرانی ها، توییت ها و مصاحبه های او، به ویژه در کارزارهای انتخاباتی سال ۲۰۲۴، تکرار شد. همچنین ترامپ معتقد است برنامه های آموزشی در مدارس و دانشگاه های آمریکا تحت تأثیر اندیشه های ووک هستند. او خواستار تغییرات بنیادین در نظام آموزشی و منابع درسی، با هدف جلوگیری از ترویج ایده های ووک ها، شده است و اجرای چنین تغییراتی را در دستور کار دولتش قرار داده است. پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ اعلام شد که این پیروزی نشان دهنده ی رد قاطعانه ی ووکیسم است.^{۴۲}

جردن پیترسون^{۴۳}، روانشناس کانادایی و چهره رسانه ای راست افراطی نیز نقدهایی جنجالی به جنبش ووک داشته است. پیترسون جنبش ووک را حرکتی فرهنگی و ایدئولوژیک توصیف می کند که بر عدالت اجتماعی، سیاست های هویتی و نزاکت سیاسی تأکید دارد. به نظر پیترسون ووکیسم ترویج دهنده ی روایت «قربانی بودن» است و هویت گروهی را بر شایستگی فردی ترجیح می دهد. پیترسون نیز مانند ترامپ و ماسک معتقد است ووکیسم تهدیدی برای آزادی بیان است و تأکید ووک ها بر زبان و گفتار سیاسی صحیح، یعنی نزاکت سیاسی، می تواند منجر به سانسور شود و بر گفت و گوی آزاد تأثیر منفی بگذارد. همچنین او معتقد است که سیاست های هویتی ووک ها تفرقه آمیز است و تمرکز آن ها بر هویت جمعی موجب تضعیف فردگرایی

و در نتیجه تکه‌تکه‌شدن جامعه می‌شود. به نظر پیترسون ووکسیم با اندیشه‌ی پست‌مدرن مرتبط است که عینیت‌گرایی یا ابژکتیویته را رد می‌کند و نسبی‌گرایی را ترویج می‌دهد و این می‌تواند به هرج‌ومرج و فروپاشی هنجارهای اجتماعی منتهی شود. پیترسون به پیامدهای روانی ووکسیم نیز اشاره می‌کند؛ به نظر او این جنبش می‌تواند باعث پرورش کینه، اضطراب و حس ناتوانی در افرادی شود که خودشان را در جایگاه قربانی شناسایی می‌کنند. او همچنین ووکسیم را نوعی مارکسیسم فرهنگی^{۴۴} می‌داند که به دنبال تضعیف ارزش‌ها و نهادهای سنتی به نفع یک دستورکار جمع‌گرایانه است و مارکسیسم فرهنگی را نوعی نظریه‌ی توطئه و ایدئولوژی افراطی می‌داند که با تأکید بر هویت‌های جمعی (مثل نژاد، جنسیت و طبقه) هویت فردی و مسئولیت‌پذیری شخصی را تضعیف می‌کند و می‌تواند به سانسور و محدودیت‌های آزادی بیان منتهی شود.^{۴۵}

جی. کی. رولینگ^{۴۶}، نویسنده و خالق داستان‌های هری پاتر، طی سال‌های اخیر نقدهایی را به فعالیت‌های افراد ترنس بیان کرد که در دسته‌ی نقد جنبش ووک جای می‌گیرد. او مکرر نظراتش را درباره‌ی مسائل جنسیت و افراد تراجنسیت بیان کرده است. در ژوئن ۲۰۲۰ او در یک توئیٹ جنجال‌برانگیز به متنی واکنش نشان داد که در آن نوشته شده بود: «افرادی که عادت ماهانه می‌شوند»، رولینگ نوشت: «افرادی که عادت ماهانه می‌شوند، مطمئناً قبلاً نامی داشتند. یکی کم‌کم کنه. زینان؟ زنان؟ زنان؟^{۴۷}» این توئیٹ خشم و جنجال بسیاری را برانگیخت. در سال‌های اخیر او به دلیل برخورد هایش با مسائل تراجنسیت و هویت جنسی بارها مورد حمله و نقد قرار گرفته است. این حمله‌ها بر شهرت و تصویر عمومی او تأثیر منفی گذاشته است. او به ترنس‌هراسی متهم شد، مقاله‌نویس نیویورک‌تایمز رولینگ را مسئول افزایش خودکشی افراد دچار اختلال جنسیتی دانست و حتی بازیگران جوان فیلم‌های هری پاتر، که با آثار رولینگ به شهرت جهانی دست یافتند، در نقد رولینگ توئیٹ‌هایی با مضامین و هشنگ‌های ووک منتشر کردند. برخی ووک‌ها این ایده را مطرح می‌کنند که هویت جنسیتی همان هویتی است که فرد آن را می‌خواهد و تا جایی پیش می‌روند که می‌گویند زنان ترنس «زنان هستند»، و همین مجوز شرکت در مسابقات ورزشی زنان

را به زنان ترنس می‌دهد، یا از آن جایی که زنان ترنس خودشان را زن می‌دانند اگر به خاطر جرمی زندانی شوند باید به‌عنوان زن زندانی در زندان‌های زنان نگهداری شوند. اجرای این ایده‌ها در دسرها و پیامدهای فراوانی در مسابقات ورزشی و زندان‌ها به دنبال داشته است. به نظر رولینگ افزایش شدید شمار جوانانی که می‌خواهند تغییر جنسیت دهند نگران‌کننده است و او معتقد است که جنسیت بیولوژیکی واقعی است و نباید افراد را در مورد آن دچار شک و تردید کرد. رولینگ معتقد است برخی رفتارهای برآمده از فرهنگ وُوک می‌تواند به حقوق زنان آسیب برساند و آزادی بیان را محدود کند.^{۴۸}

اسلاوی ژیزک^{۴۹}، فیلسوف، نظریه‌پرداز و منتقد فرهنگی اسلونیایی، که به‌عنوان یکی از بلندترین صداهای چپ در جهان امروز شناخته می‌شود، از منتقدان جنبش وُوک است. او در مصاحبه با رابینسون ارهارت^{۵۰} می‌گوید با وجود تفاوت‌های جنبش وُوک و جنبش می‌تو^{۵۱}، برخی صورت‌های این دو جنبش ایده‌ی تساهل یا ایده‌ی مجازبودن همه چیز را دنبال می‌کنند؛ آن‌ها می‌گویند تمام موقعیت‌های جنسی حاشیه‌ای مجازند، متقاضی دارند، و دشمن اصلی سرکوب‌پدرانه، یا ستم‌پدر-مردسالارانه هستند؛ نتیجه‌ی این تساهل یا مجازبودن همه‌چیز، رسیدن به نوعی نزاکت سیاسی است که ژیزک با اهدافش، یعنی مبارزه با نژادپرستی و جنسیت‌زدگی مخالف نیست، چون نزاکت سیاسی رسماً ضد ستم است، اما به نظر او شیوه‌ی عملکرد آن در جامعه بسیار اقتدارگرا، افتراقی و سرکوب‌گرانه است. برخی وُوک‌ها و فعالان جنبش می‌تو مجموعه‌ای از ممنوعیت‌ها را اعمال می‌کنند، مثلاً می‌گویند «نباید این کلمه را به کار ببرید، یا نباید این کار یا آن کار را بکنید.» به نظر ژیزک این نوعی سیاسی‌کاری سخت‌گیرانه و سرکوب‌گرانه است. در چنین عملکردهایی آن تساهل اولیه به نوعی سخت‌گیری شدید، یعنی به ضد خود، تبدیل می‌شود. ژیزک می‌گوید بسیاری از چپ‌گرایان نیز چنین خطایی مرتکب شده و نتیجه‌اش افتراق و تقسیم‌بندی چپ‌ها شده است، این در حالی است که چپ امروز به همبستگی وسیع نیاز دارد. در همین مصاحبه ژیزک به سقط جنین و فعالیت‌های فمینیسم وُوک در این زمینه اشاره می‌کند. او می‌گوید با داشتن حق سقط جنین برای زنان موافق است، اما به دنبال فضایی برای گفت‌وگو با مخالفان سقط جنین نیز هست. برخی اجازه نمی‌دهند زمینه‌ی چنین

گفت‌وگویی فراهم شود، سوءظن در جریان است، آن‌ها منطق شک و تردید را پیش می‌کنند، گویی اجازه ندارید خیلی چیزها را بگویید، فضای گفت‌وگو ناامن شده، و طنز و ظرافت حذف شده است، چون گفته می‌شود «شما اجازه ندارید مقایسه کنید، اجازه ندارید قضاوت کنید که چه کسی بیشتر رنج برده است: فردی که از آشویتس جان به در برده یا زنی تهی‌دست که پس از زاییدن چهار فرزند به دنبال حق سقط جنین است! اجازه ندارید بگویید کدام‌یک بیشتر قربانی است و اجازه ندارید جوک‌های نژادپرستانه بگویید.» به نظر ژیتک این وضعیت جهان را به جای ترسناکی تبدیل می‌کند که در آن نمی‌توان درباره‌ی مسائل واقعی حرف زد و تأمل کرد.^{۵۲}

ژیتک در سال ۲۰۲۲ در یادداشتی با عنوان «نقطه‌ی اشتراک چپ ووک و راست افراطی»^{۵۳} می‌نویسد نزاکت سیاسی غربی، یا ووکیسم، مبارزه‌ی طبقاتی را کنار زده و نخبگان لیبرالی را تولید کرده است که ادعا می‌کنند از اقلیت‌های نژادی و جنسی تهدیدشده محافظت می‌کنند، اما آن‌ها با چنین ادعاهایی توجهات را از قدرت اقتصادی و سیاسی خود منحرف می‌کنند. در عین حال، چنین دروغی به پوپولیست‌های راست‌گرا فرصت می‌دهد که خود را به عنوان مدافعان «مردم واقعی» در برابر نخبگان شرکتی و «دولت پنهان»^{۵۴} معرفی کنند، گرچه آن‌ها نیز در موقعیت‌های بالای اقتصادی و سیاسی قرار دارند. در نهایت، هر دو طرف بر سر غنایمی می‌جنگند که از نظامی به‌دست می‌آید که کاملاً در آن سهمیم هستند. هیچ‌یک از طرفین واقعاً از استثمارشدگان دفاع نمی‌کند یا علاقه‌ای به همبستگی کارگری ندارد. این نکته به این معنا نیست که مفاهیم «چپ» و «راست» منسوخ شده‌اند، آن‌طور که اغلب شنیده می‌شود، بلکه به این معناست که جنگ‌های فرهنگی به‌جای مبارزه‌ی طبقاتی به موتور محرکه‌ی سیاست تبدیل شده‌اند.

ژیتک در سال ۲۰۲۳، در مقاله‌ی دیگری با عنوان «وووک اینجاست که بماند»^{۵۵}، می‌نویسد: «امروز بسیاری از دانشگاهیان، نهادهای دولتی و شرکت‌ها به ووک‌بودن گردن می‌نهند، از این رو، جنبش ووک در کنار وهن پوپولیسم جدید و بنیادگرایی دینی سزاوار انتقاد است.» به نظر ژیتک ووک همچون نوعی جزم‌اندیشی دینی سکولار شده عمل می‌کند و برای نشان‌دادن ظرفیت سرکوبگرانه‌ی جنبش ووک

نمونه‌هایی را از کتاب *نژادپرستی وُوک* نوشته‌ی جان مک‌ورتر^{۵۶} برمی‌شمرد؛ مثلاً «باید تا ابد تلاش کنید که تجربه‌های سیاهان را درک کنید / هرگز نمی‌توانید بفهمید سیاه‌بودن چه حسی دارد و اگر فکر می‌کنید می‌فهمید، نژادپرست هستید»؛ یا «به چندفرهنگی‌بودن علاقه نشان دهید / فرهنگ را مصادره نکنید.» به نظر ژیتک کسانی که به شکلی بی‌رحمانه تحت ستم قرار می‌گیرند توانایی تأمل عمیق و مباحثه‌ی مفصل برای آشکار کردن نادرستی ایدئولوژی انسان‌گرایی لیبرالی را ندارند. اما در مورد *ووک‌ها*، مانند اکثر موارد دیگر، کسانی که نقش رهبران شورش را مصادره می‌کنند واقعاً قربانیان ستم‌دیده‌ی سرکوب نژادپرستانه نیستند. طرفداران *ووک* اقلیتی نسبتاً ممتاز در دل اقلیتی بزرگتر هستند که اجازه دارند در کارگاهی آموزشی با کیفیت بالا در دانشگاهی طراز اول شرکت کنند. او می‌پرسد چطور *ووک*، با این‌که دیدگاه اقلیت است، می‌تواند فضای وسیع‌تر لیبرال و چپ را بی‌اثر نموده و در آن فضا ترس عمیقی را از مخالفت علنی با *ووک* القا کند؟ ژیتک با رویکرد روانکاوانه به این بحث می‌پردازد. او در کردوکارهای *ووک‌ها* فعال شدن *فراخود* (*superego*) را مؤثر می‌داند و می‌نویسد هرچه چپ‌گرایان لیبرال غربی بیشتر گناه خود را کندوکاو کنند، بنیادگرایان^{۵۷} بیشتر آن‌ها را متهم می‌کنند که ریاکارانی هستند که تلاش می‌کنند نفرت‌شان را پنهان کنند. این مجموعه‌ی عوامل، پارادکس فراخود را به‌طور کامل بازتولید می‌کند: هرچه بیشتر از آن چیزی اطاعت کنید که دیگری از شما می‌خواهد، گناه‌کارتر هستید. کسانی که مرعوب نخبگان *ووک* می‌شوند در واقع، تسلیم مطالبات *ووک* می‌شوند زیرا اکثرشان به دلیل مشارکت در سلطه‌ی اجتماعی مقصرند، اما تسلیم‌شدن در برابر مطالبات *ووک* ساده‌ترین راه فرار را پیش پای آن‌ها می‌گذارد، آن‌ها تا جایی که این وضعیت کمک کند که مانند قبل به زندگی خود ادامه دهند با کمال میل تقصیرات‌شان را به گردن می‌گیرند. و این همان منطق قدیمی پروتستان است که می‌گوید «هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید، فقط به‌خاطرش احساس گناه داشته باشید.» در انتها ژیتک نتیجه می‌گیرد که *ووک* که ما را نسبت به نژادپرستی و جنسیت‌زدگی بیدار می‌کند تا بتوانیم به خوابیدن ادامه دهیم. آن‌ها واقعیت مشخصی را به ما نشان می‌دهند تا بتوانیم کماکان چشم‌مان را به‌روی ریشه‌ها و عمق حقیقی تروماهای نژادی و جنسی‌مان ببندیم.

سوزان نیمن^{۵۷}، فیلسوف آمریکایی سوسیالیست، کتاب چپ ووک نیست^{۵۸} را در واکنش به برآمدن نیروهای راست افراطی و در نقد فعالان ووک نوشته است. او معتقد است امروز خیلی‌ها در تشخیص چپ از ووک مشکل دارند. به نظر نیمن مفهوم ووک فی‌نفسه نامنسجم است، زیرا بر مبنای تضاد بین احساس و اندیشه بنا شده و چیزی که در مورد جنبش ووک گیج‌کننده است این است که زاده‌ی عواطف سنتی چپ است، عواطفی مثل همدلی با به‌حاشیه‌رانده‌شدگان، خشم از وضعیت سرکوب‌شدگان، و عزم برای اصلاح خطاهای تاریخی. اما این عواطف به‌واسطه‌ی طیفی از فرضیه‌های نظری منحرف می‌شود و این انحراف در نهایت آن‌ها را تضعیف می‌کند. نظریه‌های مورد علاقه‌ی ووک احساسات همدلانه و نیات رهایی‌بخش ووک‌ها را تضعیف می‌کند. نیمن می‌نویسد این نظریه‌ها ریشه‌های ارتجاعی ستبری دارد؛ و برخی نویسندگان‌شان، مثل کارل اشمیت^{۵۹}، آشکارا نازی بودند. بسیاری از فرضیه‌های نظری که پشتیبان بهترین انگیزه‌های ووک هستند ریشه در جنبشی فکری دارند که ووک‌ها از آن بیزارند. و در واقع، ووک‌ها خودشان مستعمره‌ی ایدئولوژی‌هایی شده‌اند که کاملاً به راست تعلق دارد. اما بهترین اصول ووک، از جمله تأکید بر مشاهده‌ی جهان از بیش از یک منظر جغرافیایی، مستقیم از عصر روشنگری آمده است؛ این در حالی است که در جهان معاصر ناآگاهانه دست‌رد به سینه‌ی عصر روشنگری می‌زنند. نیمن معتقد است که باید ایده‌های فلسفی‌ای را درک کنیم که در فرضیه‌های ظاهراً بی‌ضرر ووک‌ها نهفته و زیربنای اندیشه‌ی ووک را تشکیل داده است. نیمن چپ دانشگاهی فوکویی را نقد می‌کند و استدلال می‌کند حمله به ایده‌های عصر روشنگری نیز احتمالاً از دانشگاه‌های آمریکا آغاز شد، اما دامنه‌اش در فرهنگ‌های بخش‌های بسیاری از جهان غرب گسترش یافته است. به نظر نیمن روشنگری به ایده‌های متعددی پایبند بود، از آن همه، سه ایده برای چپ بنیادین است: تعهد به جهان‌شمول‌گرایی، عدالت، و امکان پیشرفت. و تا زمانی که چپ به این سه ایده بازنگردد نسبت‌دادن افراط‌های برخی ووک‌ها به چپ ادامه می‌یابد.

به نظر نیمن در علوم انسانی یا اجتماعی امروز به هیچ محقق‌ی به اندازه‌ی میشل فوکو استناد نشده است. امروز فوکو ستون اندیشه‌ی چپ شده است، یا دست‌کم

فلسوفی شده است که هر غیرفلسوفی آثارش را می‌خواند. از نگاه فوکو متأخر قدرت در تمام جنبه‌های زندگی مدرن جای گرفته است. قدرت در تاروپود زبان، فکرها و خواسته‌های ما تنیده شده است. حتی مقاومت هم در دل قدرت جای دارد، و تقویت‌کننده‌ی قدرت است. قدرت است که همه چیز را در بر می‌گیرد. اما، مفهوم «عدالت» به‌وضوح از دامنه‌ی قدرت از نگاه فوکو کنار گذاشته شده است؛ از نگاه فوکو قدرت عدالت نیست. به بیان دقیق‌تر، فوکو تأکید می‌کرد که ایده‌ی عدالت فی‌نفسه به‌منزله‌ی سلاحی ضد برخی صورت‌های قدرت سیاسی و اقتصادی ابداع شده است. نیمن می‌نویسد اندیشمندان پیشرو فوکو را پذیرفته‌اند، اما عجیب‌تر از آن، شیفتگی‌شان به کارل اشمیت است. به نظر نیمن فوکو و اشمیت، با وجود تفاوت‌هایشان، هر دو، ایده‌ی انسانیتِ جهان‌شمول و تمایز بین قدرت و عدالت را رد می‌کردند و این رد کردن با شک عمیق‌شان به هرگونه ایده‌ی پیشرفت همراه بود. نیمن نشان می‌دهد که روح فوکو و کارل اشمیت در جنبش‌های وُوک زنده است و استدلال می‌کند که نه اشمیت و نه فوکو مروج دیدگاهی نو در باب مناسبات بین عدالت و قدرت نبوده‌اند. دیدگاه‌های آن‌ها در ساده‌ترین شکل به سوفیست‌ها برمی‌گردد که می‌گویند ادعاهای عدالت به‌منظور پنهان کردن منافع قدرت‌محور توسعه یافته‌اند. در ادامه‌ی فصل دو نیمن روانشناسی تکاملی را از بنیان‌های نظری وُوک‌ها می‌داند و پس از خوانشی انتقادی از این نظریه و بستری که این نظریه در آن پدید آمد، نتیجه می‌گیرد که روانشناسی تکاملی فرضیه‌های پیش‌گزیده‌ای را درباره‌ی رفتار انسانی ارائه می‌کند که بیشتر مردم، فارغ از دیدگاه سیاسی‌شان، آن‌ها را پذیرفته‌اند و این فرضیه‌ها به‌شدت قبیله‌گرایانه‌اند. همچنین نیمن استدلال می‌کند که مبارزات ضد تبعیض وُوک‌ها، تحت تأثیر ایده‌های فوکو و روانشناسی تکاملی و کارل اشمیت به حرکت درآمده است، و وُوک‌ها نمی‌بینند که به نظریه‌هایی پایبندند که اهداف خودشان را تضعیف می‌کند. بدون جهان‌شمول‌گرایی هیچ استدلالی ضد نژادپرستی وجود ندارد، بلکه صرفاً گروه‌هایی از قبایل وجود دارند که بر سر قدرت رقابت می‌کنند. به نظر نیمن دو رویداد تاریخی اخیر بهتر توضیح می‌دهد که چرا وُوک در قرن بیست و یک گسترش یافت: فروپاشی سوسیالیسم دولتی در سال ۱۹۹۱، و پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری

سال ۲۰۰۸. به نظر نیمن آن نوع سوسیالیسم عدالت جهان شمول را به ارمغان نمی آورد و اغلب با لفاظی جنایاتش را توجیه می کرد. اما سوسیالیسمی که نیمن به آن باور دارد تصور می کند ما می توانیم حول خواسته های انسانی مشترک برای آزادی و عدالت متحد شویم. به نظر نیمن گولاگ های استالین ایده های سوسیالیسم را تضعیف نکرد، اما ایده ی عمل کردن بر اساس اصول از دست رفت، خیلی ها از چپ روی برگرداندند و خیلی ها به اهداف کوچک تری رضایت دادند و به اموری مثل مبارزه با نژادپرستی و جنسیت زدگی پرداختند. پس از شوک سال ۱۹۹۱، و فروپاشی سوسیالیسم دولتی، زمان تأمل چپ ها فرارسید، اما در مقیاس بین المللی چنین تأملی صورت نگرفت و با برآمدن القاعده دیدگاه اندیشمندانی از جمله کارل اشمیت، که جوهر سیاست را مبارزه ای دائمی میان دوست و دشمن می دانست، بر مباحث بین المللی تسلط یافت. واقعه ی دیگری که در سال های اخیر موجب برآمدن جنبش ووک شد پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ ایالات متحد آمریکا بود. وقتی او انتخاب شد مردم زیادی در سرتاسر جهان به بهبود اوضاع جهان امیدوار شدند، اما امیدها از دست رفت و کسانی که در دوران اوباما به بلوغ رسیدند تصور می کردند جهان همیشه همان شکلی بوده است و جایگزینی خانواده ی اوباما با خانواده ی ترامپ شوک بزرگی برای این نسل بود؛ در واقع این کودکان سرخورده ی دوران اوباما بودند که در دانشگاه های آمریکا جنبش ووک را به راه انداختند. این وضع خیلی زود به چیزی بیش از نوعی شکاف نسلی تبدیل شد، ناشران، استادان دانشگاه ها و شرکت ها کوشیدند با جوان ترها همگام شوند تا از قافله عقب نیفتند. اروپایی هایی که ابتدا این وضعیت را مسئله ای آمریکایی و کم اهمیت دیده بودند، نیز شتابان سوار بر این قطار سریع السیر شدند. این ها همه روش هایی از فعالیت را در پیش گرفتند که به عنوان روش های ووک می شناسیم: فرهنگ لغو، اصرار بر خلوص، عدم تحمل تفاوت های ظریف، و ترجیح دوتایی ها. اما تفاوت میان چپ و ووک در این است که ووک ها بر حقوق سیاسی بیش از حقوق اجتماعی تأکید می کنند و چنین تأکیدی برآمده از نظریه هایی است که طبق آن دست به کنش می زنند. همچنین نظریه های غالب، از جمله نظریه های فوکو، به جای رویارویی با نومیدی ها، اغلب آن ها را جزئی از ساختار جهان می خواند، و نوعی سمفونی

شک و تردید خلق می‌کند که موسیقی پس‌زمینه‌ی فرهنگ معاصر غرب شده است. نیمن اما از امید به پیشرفت سخن می‌گوید و معتقد است چنین برهه‌هایی از تاریخ زمان تشکیل جبهه‌های مردمی است. اگر زمانی که نازی‌ها به قدرت رسیدند احزاب چپ‌گرا حاضر به تشکیل جبهه‌های مردمی بودند، همان‌طور که اندیشمندی مثل انیشتین و تروتسکی تأکید کردند، جهان می‌توانست از بدترین جنگ در امان بماند. اما چنین نشد، امروز دوباره در چنان موقعیتی قرار گرفته‌ایم و این بار نباید خطای پیشین را تکرار کنیم.

در ادامه‌ی نقدهایی که به جنبش وُوک شده است، لجیا تومویاگو، استاد رومانایی فلسفه و مطالعات فرهنگی، نیز می‌نویسد فعالان وُوک معتقدند که همه فرهنگ‌ها باید به حال خود رها شوند تا زندگی‌شان را به شیوه‌ای که می‌خواهند بگذرانند، فرهنگ‌ها نباید «ترکیب» شوند، بلکه فقط باید یکدیگر را مشاهده کنند و حرمت بنهند. این برآمده از دیدگاه اندیشمندان نظریه‌ی عدالت اجتماعی انتقادی^{۶۰} است که معتقدند غیرممکن است فردی سفید بتواند فرهنگ دیگران را درک کند، بنابراین باید بدون تفکر با تمام تفاوت‌های فرهنگی توافق کند. به نظر تومویاگو چنین دیدگاهی این واقعیت را نادیده می‌گیرد که در طول تاریخ فرهنگ‌ها به شدت بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند و گاهی اوقات در یکدیگر ذوب شده و نتایج خوبی برای بشریت داشته‌اند.^{۶۱}

آیا باید از ایده‌ها و مفاهیم جنبش وُوک کاملاً صرف‌نظر کرد؟

در لحظه‌ای از تاریخ ایده‌های وُوک‌ها با نیات خوب آغاز شد، ولی در طول زمان ایده‌های برابری طلبانه‌ی جنبش وُوک گاه با روش‌های نادرست پیش رفت و در سال‌های اخیر راست‌گرایان افراطی از مفهوم وُوک بهره‌برداری‌های سیاسی کرده‌اند. اما باید در نظر داشته باشیم که جنبش‌های وُوک شمار زیادی از مردم را آگاه کرده‌اند، به قول سوزان نیمن این جنبش‌های وُوک بوده‌اند که این آگاهی را به مردمان دادند که حتی نزد جهان‌شمول‌گرایان واقعی هم مفهوم جهان‌شمولی بیشتر سفید بوده تا قهوه‌ای، جنسیتش بیشتر مردانه بوده تا زنانه، و بیشتر دگرجنس‌گرا فرض شده تا همجنس‌گرا. جنبش وُوک شرارت‌های استعمارگری را به مرکز آگاهی تاریخی غربی آورد. با وجود

نقدهای فراوان به مواضع ووک‌ها، باید به مفهوم ووک و استفاده‌های ابزاری از آن توجه داشت، و نباید ظهور ووک‌ها را به کلی منفی و مخرب دانست و آن‌ها را «لغو» کرد. در انتها، مایلم مبحث ووک را با نظر لجیا تومویاگو^{۶۲} به پایان برسانم: با تلاش‌های فمینیست‌ها، فعالان کوئیر، فعالان جنبش‌های مدنی سیاهان و فعالان ووک بسیاری از اصطلاحات ساخته شد، دقیق شد و به زبان‌های مختلف راه یافت. این تحولات زبانی لزوماً بد نیست. اصطلاحاتی مثل مردانگی سمی^{۶۳}، مردفهم‌کردن^{۶۴}، عادی‌سازی دگرجنس‌گرایی^{۶۵}، و مانند آن، که در مورد این معادل‌های فارسی نیز اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، برآمده از تاریخی مملو از مصیبت و تراژدی و نابرابری است و خوب است که به چنین واقعیت‌هایی در گذشته و حال بیندیشیم و بکوشیم راهی را برای جبران‌ش بیابیم و به کودکان آموزش دهیم تا برخی رفتارها و ذهنیت‌ها را تداوم نبخشند. تحقیقات اجتماعی، روان‌شناختی، فرهنگی و قانونی باید مسائل مناقشه‌برانگیز را برجسته کنند و همفکری‌های لازم را درباره‌ی چگونگی برخورد با مشکلات مختلفی که ممکن است پیش بیاید، به دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی ارائه دهند. به‌علاوه، هرگز نباید هیچ نظری را خفه کنیم، باید تمام طرف‌ها را تشویق کنیم تا نظرات‌شان را آزادانه بیان کنند تا به تعادلی مشخص برسیم. همچنین باید به کودکان آموزش دهیم که وضعیت موجود قطعاً با پیشرفت جامعه تحت حمله قرار خواهد گرفت. چنین درسی پیشرفت است، پیشرفتی که حین نبرد مداوم بین سنت و نوآوری حاصل می‌شود. در پایان، مؤلفه‌های ارزشمند سنت حفظ می‌شود، و افراط‌های نوآوری مهار می‌شود. وقتی مدارس و دانشگاه‌ها گرفتار ایدئولوژی‌ها می‌شوند، دانش‌آموزان نیز، به جای آموزش‌دیدن، در خطر تلقین‌شدن قرار می‌گیرند و توانایی‌شان در مشاهده و تشخیص واقعیت‌ها کاهش می‌یابد، زیرا آن‌ها فقط تفسیر ایدئولوژیک نخبگان از واقعیت‌ها را می‌دانند و از حقایق تاریخی و اجتماعی بی‌خبر می‌مانند. معلمان و مدرسان باید ضمن استفاده از مفاهیم ووک‌ها و شناخت ایدئولوژی ووکیسم، کاربرد «مناسک‌وار» آن‌ها را، که به واسطه‌ی تبلیغات ترویج یافته است، تغییر دهند. در عین حال، نباید به نام سنت و محافظه‌کاری کاملاً از ایده‌ها و مفاهیم ووک صرف‌نظر کرد. سنجیده‌ترین گام این است که این ایده‌ها و مفاهیم را به کانون بحث و تفکر منطقی تبدیل کنیم و راهی

متعادل و میانه‌رو برای توجیه‌شان پیدا کنیم. در این صورت، کسانی که به دنبال احقاق حق‌شان جذب این ایده‌ها و مفاهیم می‌شوند فرصت می‌یابند که درباره‌ی خطرات تبدیل این ایده‌ها و مفاهیم به دُگم‌اندیشی تأمل کنند؛ و در این صورت، احتمالاً محافظه‌کاران نیز این ایده‌ها و مفاهیم را آن‌قدر خطرناک نخواهند یافت و تمایل نخواهند داشت که به تفکر واقعاً واپس‌گرایانه بازگردند. بنابراین، دست‌کم برخی از این ایده‌ها و مفاهیم ممکن است در معنای واقعی‌شان، با آموزش درست و تفکر واقعی اکتفاکننده باشند و هیچ ارتباطی با دست‌یابی به قدرت سیاسی یا کنترل چنین قدرتی نداشته باشند. در وضعیت پروتوفاشیسم کنونی، نقش روشنفکران، دانشگاهیان، نویسندگان و اندیشمندان از شرق به غرب و از غرب به شرق، این است که ابزارهایی ارائه دهند که افراد بتوانند تفکر خود را شکل دهند و حافظ حق فردی‌شان در آزادی بیان باشند. به این ترتیب، بیداری بیش از حد سیاسی و اجتماعی، در جایی که واقعاً رخ دهد، ما را به خواب نمی‌برد، بلکه مرحله‌ای نسبتاً دشوار از رشد بشر است که باید مسئولانه از آن استقبال کرد تا نتایج سودمندش کیفیت زندگی شمار بیشتری از انسان‌ها را بهبود بخشد.

^۱ این مقاله برگرفته از مقدمه‌ی مترجم کتاب *چپ ووک نیست* اثر سوزان نیمن ترجمه‌ی شیرین کریمی است که در نشر برج منتشر می‌شود.

^۲ Merriam-Webster

^۳ African American Vernacular English

^۴ -ism

^۵ Kurunmäki, Jussi, and Marjanen, Jani, "A rhetorical view of isms: an introduction", JOURNAL OF POLITICAL IDEOLOGIES, 2018, VOL. 23, NO. 3, 241–255.

^۶ در زبان فارسی «نقد درون‌ماندگار» نیز ترجمه شده است

^۷ برای ارائه‌ی این تعاریف به دانشنامه‌های آنلاین بریتانیکا و فلسفه‌ی استنفورد رجوع کرده‌ام. مدخل‌های این دانشنامه‌ها مدام به‌روز می‌شوند و مراجعی معتبر برای پژوهشگران و علاقمندان فراهم می‌کنند. در پاورقی‌های مربوط به هر اصطلاح نیز کتاب‌هایی جهت مطالعه‌ی بیشتر معرفی کرده‌ام. برای دسترسی به این دانشنامه‌ها بنگرید به:

<https://www.britannica.com/>

Stanford Encyclopedia of Philosophy, <https://plato.stanford.edu/index.html>

⁸ <https://www.britannica.com/topic/political-correctness>

⁹ Sapir-Whorf

¹⁰ برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی مفهوم نزاکت سیاسی به دو کتاب زیر رجوع کنید:

Hughes, Geoffrey, (2011), *Political Correctness: A History of Semantics and Culture*, Wiley-Blackwell.

نویسنده در این کتاب خاستگاه و معنای مفهوم نزاکت سیاسی و تأثیر آن را در زندگی روزمره بررسی می‌کند.

Haidt, Jonathan, and Lukianoff, Greg, (2018), *The Coddling of the American Mind: How Good Intentions and Bad Ideas Are Setting Up a Generation for Failure*, Penguin.

نویسندگان این کتاب تأثیرات نزاکت سیاسی و فرهنگ لغو را بر نسل جوان و دانشگاه‌ها مطالعه می‌کنند و استدلال می‌کنند که تلاش‌هایی که با نیت خوب، اما با روش‌های نادرست صورت می‌گیرد رشد جوانان را مختل می‌کند و پیامدهای ویرانگری برای دموکراسی و نظام آموزشی به همراه دارد.

¹¹ <https://www.britannica.com/procon/cancel-culture-debate>

¹² mob justice

¹³ برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی فرهنگ لغو به دو کتاب زیر رجوع کنید:

Ronson, Jon, (2015), *So You've Been Publicly Shamed*, Riverhead Books.

جان رانسون در این کتاب به شایعات و پیامدهای فرهنگ لغو می‌پردازد و داستان‌های واقعی کسانی را روایت می‌کند که به خاطر اشتباهات‌شان مورد قضاوت عمومی قرار گرفته‌اند.

Ng, Eve, (2023), *Cancel Culture: A Critical Analysis*, Palgrave Macmillan.

ایو انگ در این کتاب با مطالعات رسانه‌ای و فرهنگی به دنبال سرچشمه‌ی کردوکارها و گفتمان‌های فرهنگ لغو می‌رود.

¹⁴ <https://plato.stanford.edu/entries/identity-politics/>

¹⁵ Mary Wollstonecraft

¹⁶ Frantz Fanon

¹⁷ برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی سیاست‌های هویتی به دو کتاب زیر رجوع کنید:

Nicholson, Linda, (2008), *Identity Before Identity Politics*, Cambridge University Press.

لیندا نیکلسون در این کتاب درباره‌ی پیشینه‌ی مفهومی سیاست‌های هویتی می‌نویسد و نشان می‌دهد که طی چند قرن گذشته چگونه تغییر ایده‌ها درباره‌ی هویت اجتماعی هم در ظهور جنبش‌های اجتماعی مؤثر بوده و هم مانع آن‌ها شده است.

Sotirakopoulos, Nikos, (2021), *Identity Politics and Tribalism: The New Culture Wars*, Societas.

این کتاب نقاط مختلف جنگ‌های فرهنگی را به هم متصل می‌کند و انواع تعارضات گروهی و هویتی را در غرب امروز به هم پیوند می‌دهد: از چپ تا راست، که شامل مبارزان در راه عدالت اجتماعی، طرفداران ترامپ، و همچنین نظریه‌پردازان نژادی انتقادی و ملی‌گرایان سفید می‌شود.

¹⁸ Ligia Tomoiagă

¹⁹ “Woke-ism and Its Role in Cancelling Culture”, L Tomoiagă. Buletin Stiintific, seria A, Fascicula Filologie 31 (1), 585-603, 2022.

²⁰ Dini, Rachele and Pesce, Elisa, “That’s What All This Wokeism Is About, Books Erased, Printed Word Censorship, and US National Identity”, RSAJournal, 2024, vol. 35, ISSN: 1592-4467.

²¹ William Melvin Kelley

²² If You’re Woke, You Dig It.

²³ Marcus Garvey

²⁴ he awakened spirit of the New Negro

²⁵ Lead Belly

²⁶ Scottsboro Boys

²⁷ Damariye L. Smith

²⁸ Let’s talk about it: What does 'woke' actually mean?,

<https://youtu.be/7QeJo9NMcc?si=ugs29bsr6pMJUgn8>

²⁹ George Floyd

³⁰ Levi's Woke jeans let you show the world how tuned in you are,

<https://mashable.com/video/saturday-night-live-levis-woke-ryan-gosling>

³¹ Kendall Jenner

³² Bob Marley

^{۳۳} میم اینترنتی، تصویر یا ویدئویی است که همراه با یک پیام متنی در پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود. ممکن است روی میم، متن کوتاهی بیاید که ثابت نیست و هر بار نشانه‌ی ایده، مشکل، رویداد، رفتار یا فرهنگ متفاوتی در جامعه باشد. میم‌ها بیشتر لحن طنز دارند و به‌منظور انتقال پیام‌های سیاسی و اجتماعی ساخته می‌شوند.

³⁴ Elon Musk

³⁵ SpaceX

³⁶ Tesla

^{۳۴} نقدهای ایلان ماسک از جنبش وُوک و وُوکسیسم در چندین مصاحبه، توییت و سخنرانی عمومی او مطرح شده است. می‌توانید با جستجوی کلیدواژه‌های /ایلان ماسک و وُوکسیسم در یوتوب و مراجعه به کانال ایکس (توییت) ایلان ماسک نمونه‌های این نقدها را ببینید و بشنوید. همچنین بنگرید به:

Elon Musk's ambition: Repopulating the planet and 'destroying the woke virus', https://www.lemonde.fr/en/international/article/2024/08/13/elon-musk-s-ambition-repopulating-the-planet-and-destroying-the-woke-virus_6714239_4.html

Elon Musk Says 'Woke Mind Virus' Killed His Son,
<https://www.youtube.com/watch?v=HKpsnjJOX9I>

Elon Musk Warns Saudis About Dangers Of "Woke, Nihilistic" AI Models,
<https://www.ndtv.com/world-news/elon-musk-warns-saudis-about-dangers-of-woke-nihilistic-ai-models-6902234>

³⁸ gender dysphoria

³⁹ نسخه‌ی کامل‌تر این گفت‌وگو را در لینک زیر ببینید. این بخش از گفت‌وگو را از دقیقه ۱۶ به بعد

ببینید:

Elon Musk STUNS Jordan Peterson,
<https://www.youtube.com/watch?v=x0uiD362T48>

⁴⁰ Donald Trump

⁴¹ «بازنده» (Loser) کلمه‌ی مورد علاقه‌ی ترامپ برای توصیف مخالفانش است.

⁴² نقدهای دونالد ترامپ از جنبش ووک و ووکسیم در تویت‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های او مطرح شده است. مثلاً بنگرید به:

Trump Asked By Voter How He'll Take 'Woke' Ideas Out Of Education
And Military, <https://www.youtube.com/watch?v=XUec9ouITuY>

Donald Trump's win shows 'emphatic' rejection of 'wokeism',
<https://www.youtube.com/watch?v=oxYKNuuCJvE>

'Wokeism makes you lose': Trump returns with a bigoted attack on US
women's soccer team, <https://womensagenda.com.au/life/sport/wokeism-makes-you-lose-trump-returns-with-a-bigoted-attack-on-us-womens-soccer-team/>

⁴³ Jordan Peterson

⁴⁴ مارکسیسم فرهنگی (Cultural Marxism) از نظریه‌های انتقادی است که بر اساس اصول مارکسیسم توسعه یافت و به بررسی ارتباط بین فرهنگ، قدرت و اقتصاد می‌پردازد. اندیشمندان و نظریه‌پردازان مارکسیسم فرهنگی شامل لوئی آلتوسر، دیوید هاروی و اندیشمندان مکتب فرانکفورت، از جمله آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه می‌شوند که با بررسی تأثیرات فرهنگ و رسانه‌ها بر جامعه و نابرابری‌های اجتماعی، به نقد فرهنگ مصرفی پرداختند. مارکسیسم فرهنگی تأکید می‌کند که ایدئولوژی‌ها می‌توانند ابزار توجیه و حفظ قدرت طبقات حاکم شوند و فرهنگ می‌تواند به تقویت نابرابری‌ها و سلطه‌های اجتماعی کمک کند.

⁴⁵ جردن پیترسون در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مختلف نقدهایش به ووکسیم را بیان کرده است، بسیاری از این سخنرانی‌ها در وبسایت یوتوب منتشر شده است. اما پیترسون به طور مشخص در دو کتاب زیر آرای خود را درباره‌ی ووکسیم و تأثیرات آن بر جامعه نوشته است:

Jordan B. Peterson, (2018), *12 Rules for Life: An Antidote to Chaos*,
Penguin.

Jordan B. Peterson, (2021), *Beyond Order: 12 More Rules for Life*, Penguin.

⁴⁶ J.K. Rowling

⁴⁷ 'People who menstruate.' I'm sure there used to be a word for those people. Someone help me out. Wumben? Wimpund? Woomud?:

https://x.com/jk_rowling/status/1269382518362509313?ref_src=twsrc%5Etfw%7Ctwcamp%5Etweetembed%7Ctwterm%5E1269382518362509313%7Ctwgr%5E59ca320cb24373522ac4972f3476208680adfb02%7Ctwcon%5Es1_&ref_url=https%3A%2F%2Fcdn.embedly.com%2Fwidgets%2Fmedia.html%3Ftype%3Dtext2Fhtmlkey%3Da19fcc184b9711e1b4764040d3dc5c07schema%3Dtwitterurl%3Dhttps3A%2F%2Ftwitter.com%2Fjk_rowling%2Fstatus%2F12693825183625093133Fs3D20image%3Dhttps3A%2F%2Fi.embed.ly%2F1%2Fimage3Furl3Dhttps253A252F252Fabs.twimg.com252Ferrors252Flogo46x38.png26key3Da19fcc184b9711e1b4764040d3dc5c07

⁴⁸ رولینگ در ژوئن ۲۰۲۰ در وبسایتش مقاله‌ای منتشر کرد و در آن نظراتش را درباره‌ی ترنس‌ها و نقدهایش به فرهنگ وُوک را بیان کرد. بنگرید به:

<https://www.jkrowling.com/opinions/j-k-rowling-writes-about-her-reasons-for-speaking-out-on-sex-and-gender-issues/>

⁴⁹ Slavoj Žižek

⁵⁰ Robinson Erhardt

⁵¹ جنبش می‌تو (Me Too) یا من‌هم از سال ۲۰۰۶ با هدف مبارزه با آزار و تعرض جنسی و ترویج آگاهی درباره‌ی این مسائل شکل گرفت. در این جنبش روایت‌های قربانیان آزار جنسی منتشر می‌شود و کنشگران این جنبش از قربانیان حمایت می‌کنند. جنبش می‌تو به دنبال تغییر در فرهنگ و رفتارهای اجتماعی است تا آزار و تعرض جنسی به عنوان رفتاری نپذیرفتی شناخته شود. این جنبش تا امروز، سال ۲۰۲۵، در سرتاسر جهان ادامه دارد.

⁵² Slavoj Žižek: Wokeness, Psychoanalysis, and Quantum Mechanics | Robinson's Podcast,

<https://www.youtube.com/watch?v=IxmZ4AVac7U&t=2450s>

⁵³ Slavoj Žižek, "What the Woke Left and the Alt-Right Share",

<https://www.project-syndicate.org/commentary/woke-alt-right-fake-civil-war-between-capitalist-interests-by-slavoj-zizek-2022-08>

⁵⁴ deep state

⁵⁵ این مقاله را با عنوان «وُوک ما را بیدار می‌کند تا به خوابیدن ادامه دهیم» با ترجمه‌ی اردلان لقاوی در وبسایت ترجمان بخوانید:

<https://tarjomaan.com/%D9%88%D9%8F%D9%88%DA%A9-%D9%85%D8%A7-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D9%8A%D8%AF%D8%A7%D8%B1->

[%D9%85%DB%8C%DA%A9%D9%86%D8%AF-%D8%AA%D8%A7-%D8%A8%D9%87-%D8%AE%D9%88%D8%A7%D8%A8%D9%8A%D8%AF%D9%86-%D8%A7/](https://www.compactmag.com/article/wokeness-is-here-to-stay/)

برای خواندن نسخه‌ی انگلیسی این مقاله بنگرید به:

Slavoj Žižek, “Wokeness Is Here To Stay”,

<https://www.compactmag.com/article/wokeness-is-here-to-stay/>

⁵⁶ Ibid., John McWhorter, *Woke Racism*.

⁵⁷ Susan Neiman

⁵⁸ Neiman, Susan, 2023, *Left Is Not Woke*, Polity Press.

⁵⁹ Carl Schmitt

⁶⁰ Critical Social Justice Theory

⁶¹ “Woke-ism and Its Role in Cancelling Culture”, L Tomoiagă. Buletin Stiintific, seria A, Fascicula Filologie 31 (1), 585-603, 2022.

⁶² Tomoiagă, ibid.

⁶³ Toxic Masculinity

⁶⁴ Mansplaining

⁶⁵ Heteronormativity or Cisnormativity